هجوم به بیت وحی
و حمله به خاندان رسالت علیهم‌السلام

شب پنجم محرم ۱۴۳۵

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت
مربوط به مباحث مطرح شده در این شبها
می‌توانید به پایگاه اینترنتی
www.basadeqan.com
www.sadeqifardn.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام در نیمهٔ رجب:

«السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا آلَ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا صَفْوَةَ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا خِيَرَةَ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ. السَّلامُ عَلَيْكُمْ ياسادَةَ السّاداتِ. السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا لُيُوثَ الْغاباتِ. السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا سُفُنَ النَّجاةِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا أبا عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عِلْمِ الأنبِياءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وبَرَكاتُهُ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ إبْراهيمَ خَليلِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ إسْماعيلَ ذَبيحِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُوسى كَليمِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ عَلِيٍّ الْمُرْتَضى. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ خَديجَةَ الكُبرىٰ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا شَهيدُ ابْنَ الشَّهيدِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا قَتيلُ ابْنَ الْقَتيلِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا وَلِيَّ اللهِ وَابْنَ وَلِيِّهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ عَلى خَلْقِهِ. أشْهَدُ أنَّكَ قَدْ أقَمْتَ الصَّلاةَ وَآتَيْتَ الزَّكاةَ وَأمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنْ الْمُنْكَرِ، وَرُزِئْتَ بِوالِديكَ وَجاهَدْتَ عَدُوَّكَ. وَأشْهَدُ أنَّكَ تَسْمَعُ الْكَلامَ وَتَرُدُّ الْجَوابَ، وَأنَّكَ حَبيبُ اللهِ وَخَليلُهُ وَنَجيبُهُ وَصَفِيُّهُ وَابْنُ صَفِيِّهِ. يا مَوْلايَ وَابْنَ مَوْلايَ! زُرْتُكَ مُشْتاقاً فَكُنْ لى شَفيعاً إلى اللهِ يا سَيِّدى وَأسْتَشْفِعُ إلَى اللهِ بِجَدِّكَ سَيِّدِ النَّبِيّينَ، وَبِأبيكَ سَيِّدِ الْوَصِيّينَ، وَبِأُمِّكَ فاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ. ألا لَعَنَ اللهُ قاتِليكَ وَلَعَنَ اللهُ ظالِميكَ وَلَعَنَ اللهُ سالِبيكَ وَمُبْغِضيكَ مِنَ الْأوَّلينَ وَالْاخِرينَ. وَصَلَّى اللهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ».

« سلام بر شما ای خاندان خدا. سلام بر شما ای برگزیدگان خدا. سلام بر شما ای کسانی که خداوند شما را از میان خلق خود انتخاب کرد. سلام بر شما ای سروران همهٔ سروران. سلام بر شما ای شیران بیشه‌ها. سلام بر شما ای کشتیهای نجات. سلام بر تو ای اباعبدالله الحسین. سلام بر تو ای وارث دانش پیامبران و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد. سلام بر تو ای وارث حضرت آدم، برگزیدهٔ خدا. سلام بر تو ای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر تو ای وارث ابراهیم، خلیل خدا. سلام بر تو ای وارث اسماعیل، قربانیِ خدا. سلام بر تو ای وارث موسی، کلیم خدا. سلام بر تو ای وارثِ عیسی ، روح خدا. سلام بر تو ای وارث محمد، حبیب خدا. سلام بر تو ای فرزند محمّد مصطفی. سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی.

سلام برتوای فرزند فاطمهٔ زهرا. سلام برتوای فرزند خدیجهٔ کبری. سلام برتوای شهید ای فرزند شهید. سلام برتوای کشته شده و ای فرزند کشته شده. سلام برتوای ولی خدا و فرزند ولی خدا. سلام برتوای حجت خدا و فرزند حجت او برتمام آفریده‌ها. گواهی دهم که براستی تو نماز را برپا داشتی و زکات را پرداخت کردی و امر به معروف کردی و از منکر نهی کردی و داغدارِ شهادتِ پدر و مادرت گشتی و با دشمن خود جهاد کردی. و گواهی دهم که تو تمام سخنان را می‌شنوی و پاسخ می‌گویی و تویی حبیب خدا و خلیل او و دوست نجیب او و برگزیده‌اش و فرزند برگزیده‌اش. ای مولای من و ای فرزند مولای من! تورا مشتاقانه زیارت کردم پس ای سرور من به درگاه خدا شفیع من باش. و من به درگاه خدا به وسیلهٔ جدت آقای پیامبران و پدرت سید اوصیا و مادرت، فاطمه بانوی زنان جهانیان شفاعت می‌جویم. ای که خدا کشندگان تورا لعنت کند و لعنت کند ستمکاران تورا و خدا لعنت کند غارت کنندگان داراییهای تورا و خدا لعنت کند دشمنان تورا از اولین و آخرین. و درود خدا برآقای ما محمّد و آل طیب و طاهرش باد».

****

در مورد زندگیِ پیامبررحمت ﷺ در ایام اعتزال، همان گونه که مطرح شد، روایتهای بسیاری در کتابهای عامه درج شده که این روایتها یاور مناسبی برای فهم این مطلب است که:

«محل دفن پیامبررحمت ﷺ، خانه‌ای بود که هم از نظرمالکیت و هم از نظراختصاص ظاهری به خودِ او انتساب داشت نه به عایشه».

براساس آن چه تا کنون در این خصوص مطرح شده است، دانسته شد که برای زندگی یک ماههٔ پیامبرخدا ﷺ در این ایام، علمای عامه برای آن حضرت یک «انباری» یا یک مشرُبه» دست و پا کرده‌اند و پیامبررحمت ﷺ را در آن جا داده‌اند! آنان این گونه عمل کرده‌اند تا به این واقعیت تصریح نکنند که پیامبرخدا ﷺ حجره‌ای هم به جزحجره‌های زنانش داشت که در آن دفن شده است!

براساسِ آن چه در بعضی از روایتهای دیگراین باب آمده در این ایام، کتف و یا ساق دست آن حضرت ﷺ آسیب ندیده بود، بلکه این استخوان پای آن حضرت بود که از جا در رفته بود و به ناچار، او باید روی بلندی می‌نشست تا فشار اضافه‌ای روی پای او وارد نشود:

«... عَنْ أَنَسٍ...، قَالَ: آلَى رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا. وَكَانَتْ انْفَكَّتْ قَدَمُهُ. فَجَلَسَ فِي عُلِّيَّةٍ لَهُ. فَجَاءَ عُمَرُ، فَقَالَ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: لاَ. وَلَكِنِّي آلَيْتُ مِنْهُنَّ

شَهْرًا. فَمَكَثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ. ثُمَّ نَزَلَ، فَدَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ».[1]

«... از انس... نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ قسم یاد کرده بود که یک ماه از زنانش کناره بگیرد. در آن زمان، استخوانِ پای او نیز در رفته بود. به این خاطر، جلوسِ او بر روی یک «عُلّیه» بود که به خودِ او اختصاص داشت.** در آن زمان، عمر به نزد او آمد و گفت: آیا زنانت را طلاق داده‌ای؟ او گفت: نه. ولیکن قسم خورده‌ام که یک ماه از آنان دوری کنم. او بیست و نه روز دوری کرد و پس از این مدت، از آن «عُلّیه» به زیر آمد و بر زنانش وارد شد».

نام مکانی که پیامبر رحمت ﷺ در این ایام در آن جلوس داشت، بر اساس این روایت، «عُلّیه» است نه «مشرُبه»! و صد البته در لغت‌نامه‌ها و فرهنگها، این دو واژه را با «غرفه» به یک مفهوم دانسته‌اند! البته بین «علّیه» و «غرفه» فرقهایی را هم قائل شده‌اند. برای مثال، المعجم الوسیط که فرهنگِ فرهنگستانِ لغت مصر است، «علّیه» را این گونه تعریف کرده است:

«الْعُلّيّةُ: الغُرْفَةُ فِي الطَّبَقَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الدَّارِ وَمَا فَوْقَهَا».[2]

«**«عُلّیه»** به غرفه‌ای گفته می‌شود که در طبقهٔ دوم خانه و بالاتر از آن قرار داشته باشد».

ناگفته پیداست، اگر مطلب به آن صورت باشد که بخاری و مسلم و مانندهای آن دو، تصویر کرده‌اند، در موردِ محل سکونتِ پیامبر رحمت ﷺ، در این روزها، شوخیِ بزرگی صورت گرفته است که برای نمونه، می‌توان به بالا و پایین رفتنِ پیامبر خدا ﷺ از نردبانهایی عجیب با پایی شکسته، اشاره کرد که پیامبر رحمت ﷺ برای رسیدن به کلبهٔ چوبی مورد نظر، باید از آنها استفاده می‌کرد! و صد البته روشن است که آن چغندرها چنین دیگی را هم نیاز داشت! یعنی **وقتی قرار باشد پیامبر رحمت ﷺ برای رسیدن به غرفه‌اش، از چنان نردبانهایی بالا و پایین برود، تعبیرِ «عُلّیه» مناسبتر از تعبیرِ «مشرُبه» برای این غرفهٔ پیامبر رحمت ﷺ است!**

بخاری و یا راویانِ صادق(!) روایتهای او، در کاربرد دیگری از واژهٔ «علّیه»، **از این واژه به عنوانِ «سایبان» و «سقیفه» و «کلبهٔ چوبی بالای درخت» و «غرفهٔ طبقهٔ بالا» ـ که می‌توان در سایه‌اش نشست ـ استفاده کرده‌اند!** و مفهوم استعمال چنین واژه‌ای برای تعبیر از این **«غرفهٔ پیامبر رحمت ﷺ»** این است که:

---

۱ صحيح البخاري (۳/ ۱۳۵).

۲ المعجم الوسيط (۲/ ۶۲۵).

«این جماعت، تلاش بسیاری را به کار برده‌اند تا اذهان را به هر ناکجا آبادی منحرف سازند که تا فکرها به این نتیجه نرسد که این «علّیه»، این «مشرُبه»، این «انباری» و این «غرفه» همان «حجره» و همان «بیتِ خاص پیامبر رحمت ﷺ» است؛ همان بیتی که به هیچ فرد دیگری انتساب نداشت».

بخاری[1] در تمام صحیحش، در دو روایت از این تعبیر استفاده کرده که یکی از آنها، روایت مورد بحث است و دیگری این روایت:

«... عَنْ أَبِي المِنْهَالِ، قَالَ: لَمَّا كَانَ ابْنُ زِيَادٍ وَمَرْوَانُ بِالشَّأْمِ، وَوَثَبَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ، وَوَثَبَ القُرَّاءُ بِالْبَصْرَةِ، فَانْطَلَقْتُ مَعَ أَبِي إِلَى أَبِي بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَيْهِ فِي دَارِهِ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ عُلِّيَّةٍ لَهُ مِنْ قَصَبٍ. فَجَلَسْنَا إِلَيْهِ...».[2]

«... از ابو منهال نقل است که گفت: وقتی ابن زیاد و مروان در شام بودند و ابن زبیر در مکه و قرّاء در بصره قیام کرده بودند، من با پدرم به قصد دیدنِ ابو بَرزَهٔ اسلمی راه افتادیم تا آن که در خانه‌اش بر او وارد شدیم. **او زیر سایهٔ «عُلّیَه»ای از نی نشسته بود و ما هم با او نشستیم...».**

نه انس و نه بخاری و نه هیچ یک از راویانِ این روایتها، مقصودشان از این «علّیه»، «سایبان» و «سقیفه» و «غرفهٔ طبقهٔ دوم» و «کلبهٔ چوبی روی درخت» و امثالِ اینها نبوده و نمی‌توانست هم باشد زیرا که چنین مکانی در میان خانه‌های پیامبر رحمت ﷺ وجود خارجی نداشت و یا دست کم گزارشی در این مورد، به دست نرسیده است. به این سبب، باید پذیرفت که:

«مقصود از واژهٔ «علّیه» و حتی «مشرُبه» چنین غرفه‌هایی نیست بلکه این همان، «حجره» و «بیتِ» پیامبر خدا ﷺ است که توسّطِ مصلحت اندیشان، به این نامها تغییر اسم داده است!

در روایتِ دیگری از صحیح بخاری، از محل اقامتِ یک ماههٔ پیامبر رحمت ﷺ با نام «غرفه» یاد شده است. بدین‌ترتیب، بخاری در دومین روایت از بابِ یاد شده ـ یعنی «بَابُ هِجْرَةِ النَّبِيِّ ﷺ

---

۱ نویسندهٔ این جملات، در این مورد دقت لازم را داشته که بخاری، یک محدث بود نه یک راوی و نه یک مخبر! و قرار است که این جملات و این تعابیر، کار خودِ او نباشد!

۲ صحيح البخاري (۹/ ۵۷).

نِسَاءَهُ فِي غَيْرِ بُيُوتِهِنَّ»[۱] (=«باب دوری کردن پیامبر خدا ﷺ از زنانش در جایی غیر از خانه‌های آنان») ـ به این مطلب تصریح کرده که **به محل اقامت یک ماهۀ پیامبر رحمت ﷺ در این ایام، «غرفه» گفته می‌شود:**

«... حَدَّثَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ، قَالَ: أَصْبَحْنَا يَوْمًا وَنِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ يَبْكِينَ. عِنْدَ كُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ أَهْلُهَا. فَخَرَجْتُ إِلَى المَسْجِدِ. فَإِذَا هُوَ مَلآنُ مِنَ النَّاسِ. فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ. فَصَعِدَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي غُرْفَةٍ لَهُ. فَسَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ. ثُمَّ سَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ. ثُمَّ سَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ. فَنَادَاهُ. فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ فَقَالَ: لاَ. وَلَكِنْ آلَيْتُ مِنْهُنَّ شَهْرًا. فَمَكَثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ. ثُمَّ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ».[۲]

«... ابن عباس برای ما چنین حدیث کرد: روزی را به صبح رساندیم در حالی که تمام زنان پیامبر خدا ﷺ گریه می‌کردند. **اهل هر زنی در نزد آن زن بود. من به طرف مسجد رفتم.** مسجد از جمعیت مردم پر بود. **عمر بن خطاب از راه رسید و به طرف پیامبر خدا ﷺ رفت. پیامبر خدا در «غرفه»ای قرار داشت که از آنِ او بود. عمر سلام کرد اما هیچ فردی به او جواب نداد.** سلامی دوباره کرد اما جوابی از هیچ فردی نشنید. بعد از آن، سلامی دیگر کرد اما هیچ فردی به او جواب نداد. پس از آن، به او اجازۀ ورود داده شد و او بر پیامبر خدا ﷺ وارد شد و گفت: آیا زنانت را طلاق داده‌ای؟ او گفت: نه. **ولیکن قسم یاد کرده‌ام که یک ماه از آنان دور باشم. به این جهت و پس از این، او بیست و نُه روز درنگ کرد و بعد از آن، بر زنانش وارد شد».**

بدین ترتیب:

«خانه‌ای که پیامبر خدا ﷺ در این مدت در آن زندگی می‌کرد، «غرفه»ای بود که به او اختصاص داشت و این «غرفه» به هیچ یک از زنانش هیچ انتسابی نداشت. باز هم یاد آور می‌شود که راوی یا بخاری، البته نام «غرفه» را بر این محل نهاده است نه نام «حجره» را»!

این روایت با اختصارش، در مورد «این محل اقامت» و این «اعتزال»، گویای بسیاری از ویژگیهایی است که تا کنون در موردش بحث شده است:

---

۱ صحيح البخاري (۷/ ۳۲).

۲ صحيح البخاري (۷/ ۳۲).

۱- به این مکان، «غرفه» گفته می‌شد.

۲- این «غرفه» به هیچ یک از زنان پیامبر خدا ﷺ انتسابی نداشت. خانوادهٔ زنان پیامبر ﷺ در این روز و یا این روزها، در نزدِ آنان و در حجره‌های آنان بودند.

۳- این «غرفه» در نزدیکی مسجد قرار داشت و بلکه به آن متّصل بود.

۴- تمام مردم در مسجد جمع شده بودند و از طلاق زنان پیامبر خدا ﷺ صحبت می‌کردند.

۵- مردم از این ماجرا قبل از عمر با خبر شده بودند و در حالی که خانوادهٔ همهٔ زنان نزدِ آنان بودند، از عمر و از ابو بکر در نزد عایشه و حفصه، خبری نبود.

۶- همهٔ این روایتها تنها به بحث حفصه و رفت و آمد عمر پرداخته است. گویا او تنها زنی بود که سخن از «طلاق» و یا «اعتزال» او در میان بود! این روایتها به وضوح نشان می‌دهد که سازندگانش، بیش از حدّ تصور رعایت حالِ ابو بکر و عایشه را کرده‌اند!

این روایت البته دو تفاوتِ روشن با بعضی از روایتهای ارائه شده دارد:

۱- این ملاقات عمر، آغاز دورهٔ اعتزال یک ماهه است نه روز پایانیِ آن.

۲- در این روایت، دیگر سخنی از «نزول پیامبر رحمت ﷺ از «غرفه»» در بین نیست اگر چه «صعودِ» عمر به این «غرفه» گزارش شده است.

این نکتهٔ بسیار مهمی است که در این روایتها، نامی از ابو بکر و عایشه به میان نیامده و این در حالی است که این ماجرا هر آن چه باشد، یا فقط به عایشه و حفصه ارتباط داشته است و یا عایشه و حفصه، دو سردار این حرکت بوده‌اند! این مطلب پرده از نقشی بر می‌دارد که راویان و یا محدّثان در کیفیت نقل این روایتها داشته‌اند.

در نادری از این روایتها البته نامی از ابو بکر نیز به میان آمده و در آن تصریح شده است که عایشه در این حرکت همان نقشی را داشت که حفصه داشت و عمر و ابو بکر هر دو در این حرکت در کنار هم بوده‌اند:

«... عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَوَجَدَ النَّاسَ جُلُوسًا بِبَابِهِ، لَمْ يُؤْذَنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ. قَالَ: فَأُذِنَ لِأَبِي بَكْرٍ، فَدَخَلَ. ثُمَّ أَقْبَلَ عُمَرُ، فَاسْتَأْذَنَ فَأُذِنَ لَهُ. فَوَجَدَ النَّبِيَّ ﷺ جَالِسًا حَوْلَهُ نِسَاؤُهُ، وَاجِمًا سَاكِتًا. قَالَ: فَقَالَ: لَأَقُولَنَّ شَيْئًا أُضْحِكُ النَّبِيَّ ﷺ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ! لَوْ رَأَيْتَ بِنْتَ خَارِجَةَ، سَأَلَتْنِي النَّفَقَةَ، فَقُمْتُ إِلَيْهَا، فَوَجَأْتُ عُنُقَهَا. فَضَحِكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، وَقَالَ: هُنَّ

حَوْلِي كَمَا تَرَى، يَسْأَلْنَنِي النَّفَقَةَ. فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عَائِشَةَ يَجَأُ عُنُقَهَا. فَقَامَ عُمَرُ إِلَى حَفْصَةَ يَجَأُ عُنُقَهَا. كِلَاهُمَا يَقُولُ: تَسْأَلْنَ رَسُولَ اللهِ ﷺ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ؟! فَقُلْنَ: وَاللهِ لَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللهِ ﷺ شَيْئًا أَبَدًا لَيْسَ عِنْدَهُ. ثُمَّ اعْتَزَلَهُنَّ شَهْرًا أَوْ تِسْعًا وَعِشْرِينَ. ثُمَّ نَزَلَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ﴾[1] حَتَّى بَلَغَ ﴿لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾[2]».[3]

«... از جابر بن عبد الله نقل است که گفت: **ابو بکر خواست اجازه بگیرد که بر رسول خدا ﷺ وارد شود، مردم را دید که جلوی خانهٔ پیامبر خدا بر زمین نشسته‌اند و رسول خدا به هیچ یک از آنان اجازهٔ ملاقات نمی‌دهد.** جابر گوید: **به ابو بکر اجازه داده شد و او پس از کسب اجازه، وارد شد.** بعد از آن، عمر از راه رسید و اجازه خواست. به او اجازه داده شد. **او پیامبر خدا ﷺ را دید که بر زمین نشسته و زنانش گرد او جمع شده‌اند.** پیامبر خدا ساکت بود و از ناراحتی لب از لب بر نمی‌داشت. جابر گوید: عمر گفت: من چیزی می‌گویم که پیامبر خدا ﷺ را به خنده بیندازد. پس از آن، گفت: ای رسول خدا! اگر بنت خارجه از من نفقه بخواهد، بلند می‌شوم و یک پس گردنی به او می‌زنم. رسول خدا ﷺ خندید و گفت: **این زنان، همان گونه که می‌بینی گردِ من جمع شده‌اند و از من نفقه می‌خواهند.** در آن موقع، **ابو بکر بلند شد، به سمت عایشه رفت تا به او پس گردنی بزند** و عمر نیز به سمت حفصه رفت تا به او پس گردنی بزند. هر دو می‌گفتند: شما از رسول خدا ﷺ چیزی را درخواست می‌کنید که ندارد؟! آنان گفتند: **به خدا قسم! که ما هرگز دیگر از او چیزی نمی‌خواهیم که او نداشته باشد. بعد از آن، او از آن زنان به مدت یک ماه ـ یا بیست و نه روز ـ کناره گرفت** و بعد از آن، این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ﴾ و تا به این بخش از آیه: ﴿لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾، نازل شد».

در این ماجرای دست و پا شکسته هم که نام ابو بکر برده شده، راویان و یا مسلمِ حجاج نیسابوری، آن قدر دست به عصا شده‌اند که این روایت، از هر ماجرای مسخره‌ای مسخره‌تر شده است!

ماجرایی که بنا به روایاتِ همین جماعت، با «**تظاهر عایشه و حفصه علیه خاتم پیامبران ﷺ**» ارتباطی تنگاتنگ دارد، به درخواست «نفقه» و چند پس گردنی ـ آن هم برای خنداندنِ پیامبر خدا ﷺ ـ محدود و منحصر شده است! صد البته این درخواستها در موقعی از پیامبر خدا می‌شد که پیامبر

---

۱ سورهٔ احزاب/۲۸.

۲ سورهٔ احزاب/۲۹.

۳ صحیح مسلم (۲/ ۱۱۰۴).

رحمت ﷺ داراییهای بسیاری داشت و به طور طبیعی، برای سیرکردنِ شکم زنانش دیگر نباید کارش به این جاها می‌کشید! او اگر در این مقطع، اموال خیبر و فدک و عرینه و مکه و طائف را مالک نبود، حوائط هفت گانهٔ مخیریق یهودی و اموال بنو قریظه و بنو نضیر و... را در همین تاریخ، مالک بود!

با این حال، گیریم که این ادّعاهای مسلم و راویان، ادّعاهای درستی باشد و ماجرای «طلاق» و یا «اعتزالِ» پیامبر رحمت ﷺ به «نفقهٔ زنانِ او» ارتباط داشته باشد، در این صورت، **با قسمی که زنان پیامبر خدا ﷺ یاد کردند که «دیگر چیزی را از پیامبر خدا ﷺ درخواست نمی‌کنند که او نداشته باشد»، باید این ماجرا به پایان برسد.** آنان این قسم را هم یاد کردند اما ماجرا به پایان نرسید! این خود، به مفهوم آن است که **این جلسهٔ مهم، ارتباطی به «نفقهٔ زنان» نداشت و یا ارتباط عمده‌ای با این «نفقه» نداشت!**

این روایت را البته با دو آیهٔ بریده شده پایان داده‌اند که در پایان آیهٔ دوم، وعدهٔ اجر به این زنان نیز داده شده است: ﴿لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾. و **در نظر این جماعت، مقصود از «محسنات»، حتماً عایشه و حفصه هستند!**

به هر حال، این روایت با تمام دست و پا شکستگی، مطالب بسیار گویایی در ارتباط با موضوع بحث دارد که به آنها اشاره می‌شود:

۱- به حساب آن چه در همین روایت آمده است، مردم قبل از آن که رخ دادِ عمده‌ای روی داده باشد، در بیرون خانهٔ پیامبر خدا ﷺ اجتماع کرده بودند!

۲- ابو بکر و عمر بعد از آمدنِ مردم، به این سمت آمده بودند.

۳- تا زمانِ آمدنِ ابو بکر و عمر، روشن شده بود که پیامبر خدا ﷺ به هیچ فردی اجازهٔ ورود نمی‌دهد و صد البته به این دو نیز اجازهٔ ورود داده نشده بود مگر پس از کسب اجازه‌های مکرّر! که این اجازه‌ها البته از این روایت حذف شده است.

۴- در این روایت مشخص نشده که محل این اجتماع کجا بوده است؟! و نیز مشخص نشده که نام این محل، «غرفه» بوده یا «مشرُبه»، «انباری» بوده است یا «علّیه»؟! آن چه مهم است این است که این محل، با عبارتِ «دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَسُولِ اللهِ. فَوَجَدَ النَّاسَ جُلُوسًا بِبَابِهِ» به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده شده و **این محل، دقیقاً همان محلی است که «اقامت یک ماههٔ پیامبر خدا ﷺ» نیز در آن صورت گرفته است.**

۵- در مورد این محل دیگر بحثی از بالا و پایین رفتن به میان نیامده است.

۶- این خانه، حجرهٔ هیچ یک از زنان پیامبر رحمت ﷺ نبود.

۷- در این خانه البته از پوستهای دباغی شده و نشده و آویزان و یا پهن شده و مواد دباغی به صورت دسته دسته و یا کپه کپه و نیز از مشتی جو و گندم در گوشه و کنار خانه، از حصیر و اثر آن روی بدن پیامبر رحمت ﷺ، دیگر خبری به چشم نمی‌خورد همان گونه که از پلکان و از نردبان و از تنهٔ درخت خرما و... برای بالا و پایین رفتن نیز ذکری به میان نیامده است!

۸- گنجایش این خانه، بسیار زیاد بود. در این خبر حداقل از دوازده نفر، ساکنِ موقتِ آن نام برده شده است: پیامبر اکرم ﷺ، نُه زن او و عمر و ابو بکر. شکل نشستن آنان هم به گونه‌ای بود که عمر و ابو بکر با دیگر زنانِ پیامبر رحمت ﷺ اختلاطی نداشته باشند و همان گونه که ملاحظه می‌شود، آن دو برای گوشمالی عایشه و حفصه، باید از جای خودشان بلند می‌شدند و به سراغ دخترهایشان می‌رفتند!

به هر حال، باید توجه داشت، واقعهٔ شکستن و یا در رفتنِ استخوان پا و یا کتفِ پیامبر رحمت ﷺ در طول زندگیِ او صدها و هزاران بار رخ نداده است تا نتوان تاریخ این واقعه را مشخص کرد. **این واقعه و واقعهٔ «اعتزالِ پیامبر خدا ﷺ از زنانش» تنها یک بار رخ داده و آن هم، همین یک بار است.** به این سبب، به راحتی می‌توان حکم کرد، پله‌های طراحی شده در روایتهای دیگر و بالا و پایین آمدن پیامبر خدا ﷺ با پایی شکسته از آنها ـ به آن صورتهایی که عمر آنها را تصویر کرده ـ فقط برای انحرافِ افکار از واقعیتها ساخته شده و این مطلبی است که در این روایت، اثری از آنها به چشم نمی‌خورد!

لازم به ذکر است که تا این جا، این «مشرُبه»، این «عُلّیه»، این «غرفه» و این «انباری» هر چه بود و هر کجا قرار داشت، از آنِ خودِ پیامبر رحمت ﷺ بود و با عبارتهای «مَشْرُبَة لَهُ» و «عُلِّيَة لَهُ» و «خِزَانَة رَسُولِ الله» و یا «هَذِهِ خِزَانَتُكَ» به خودِ پیامبر رحمت ﷺ نسبت داده می‌شد اما **بعضی از راویان، این «مشرُبه» را نیز همانند خود حجرهٔ پیامبر خدا ﷺ از آنِ عایشه دانسته‌اند** تا اگر چنانچه فردی با استناد به این روایتها، بخواهد حجرهٔ پیامبر خدا ﷺ را از آنِ خودِ پیامبر بداند، آنان با این پیش دستی، آن را نیز از آنِ عایشه دانسته باشند.

بخاری در «ادب مفرد»ش چنین آورده است:

«عنْ جابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: صُرِعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ فَرَسٍ بِالْمَدِينَةِ عَلَى جِذْعِ نَخْلَةٍ. فَانْفَكَّتْ قَدَمُهُ. فَكُنَّا نَعُودُهُ فِي مَشْرُبَةٍ لِعَائِشَةَ... . فَأَتَيْنَاهُ وَهُوَ يُصَلِّي قَاعِدًا. فَصَلَّيْنَا قِيَامًا. ثُمَّ أَتَيْنَاهُ مَرَّةً أُخْرَى وَهُوَ يُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ قَاعِدًا. فَصَلَّيْنَا خَلْفَهُ قِيَامًا. فَأَوْمَأَ إِلَيْنَا أَنِ اقْعُدُوا. فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ، قَالَ: إِذَا صَلَّى الْإِمَامُ قَاعِدًا فَصَلُّوا قُعُودًا، وَإِذَا صَلَّى

قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا. وَلَا تَقُومُوا وَالْإِمَامُ قَاعِدٌ كَمَا تَفْعَلُ فَارِسُ بِعُظَمَائِهِمْ».[1]

«... از جابر رضی الله عنه نقل است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مدینه از اسبش برروی تنهٔ یک نخل افتاد و استخوان پای او از جا در رفت. **ما در «مشرُبه»ای که از آنِ عایشه... بود، به عیادت او می‌رفتیم**. یک بار ما به عیادت او رفتیم در حالی که او به صورت نشسته نماز می‌خواند. ما ایستاده به او اقتدا کردیم. بار دیگری به نزد او رفتیم. **او نماز واجبش را نشسته می‌خواند. ما پشت سر او ایستاده به نماز ایستادیم**. او به ما اشاره کرد که بنشینید. او وقتی نمازش را تمام کرد، فرمود: وقتی امام نشسته نماز می‌خواند، شما هم نشسته نماز بخوانید و وقتی امام ایستاده نماز می‌خواند، شما هم ایستاده نماز بخوانید. و در حالی که امام نشسته است شما قیام نکنید؛ همان کاری که فارسیان با بزرگانشان می‌کنند».

بخاری در زمان درج این روایت در «**ادب مفرد**»ش، شاید به این نکته توجه نداشت که خودِ او عنوانِ باب صحیحش را چنین عنوانی گذاشته: «**بَابُ هِجْرَةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و سلم نِسَاءَهُ فِي غَيْرِ بُيُوتِهِنَّ**»[2] (=«**باب دوری کردن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از زنانش در جایی غیر از خانه‌های آنان**») و پس از عنوانِ باب، خودش این گونه آورده است: «**وَيُذْكَرُ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَيْدَةَ، رَفْعُهُ: «غَيْرَ أَنْ لَا تُهْجَرَ إِلَّا فِي الْبَيْتِ». وَالْأَوَّلُ أَصَحُّ**» (=«و از معاویة بن حیده به صورت مرفوع، چنین نقل است: با این تفاوت که «**اعتزال**» فقط باید در خانهٔ زنان انجام شود. که حکم اوّلی صحیح‌تر است»)!

شاید او بر این باور بوده که «**اعتزال پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از زنانش**» در زمان دیگری صورت گرفته که تصادفاً در آن زمان نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از روی اسبش به زمین خورده و استخوان پای او در رفته بود! شاید!

شاید هر یک از زنان پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم غیر از یک «**حجره**»، یک «**مشرُبه**» هم داشتند! شاید!

و شاید «**اعتزال پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در آن مشرُبه**» مشمولِ قواعدی نباشد که بخاری در عنوانِ بابش از آن دم زده و آن را درست دانسته است! باز هم شاید!

شاید به همین خاطر بوده که **در بعضی از روایتهای این ماجرا، از این که به هم زمانیِ ماجرای «در رفتنِ استخوان پای پیامبر رحمت صلی الله علیه و سلم» و ماجرای «اعتزال پیامبر خدا از زنانش»، تصریح شود، خودداری شده است.**

---

۱ الأدب المفرد بالتعليقات (ص: ۵۳۳). هم‌چنین رجوع شود به: سنن أبي داود (۱/ ۱۶۴).

۲ صحيح البخاري (۷/ ۳۲).

بخاری ماجرای نماز خواندن پیامبر خدا ﷺ و نشسته و ایستاده نماز خواندنِ اصحاب را در جاهای مختلفی از صحیحش، این گونه نقل کرده است:

«عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ المُؤْمِنِينَ، أَنَّهَا قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ. فَصَلَّى جَالِسًا وَصَلَّى وَرَاءَهُ قَوْمٌ قِيَامًا. فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ أَنِ اجْلِسُوا. فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ. فَإِذَا رَكَعَ، فَارْكَعُوا وَإِذَا رَفَعَ، فَارْفَعُوا، وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا».[1]

«از عایشه... نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ **در خانه‌اش** نماز خواند **در حالی که بیمار بود. او نماز را نشسته خواند و پشت سر او گروهی ایستاده نماز خواندند.** پیامبر خدا به آنان اشاره کرد که بنشینید. وقتی نماز تمام شد، او گفت: اصولاً امام قرار داده شده است تا به او اقتدا شود. پس وقتی او رکوع کرد، رکوع کنید و وقتی سر برداشت، سر بردارید. و وقتی نماز را نشسته خواند، شما هم نماز را نشسته بخوانید».

عبارتِ «صَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ» تصریحی به این موضوع است که این نماز خواندنِ اصحاب در «**خانهٔ خودِ پیامبر رحمت ﷺ**» صورت گرفته و جملاتی که در این مورد از پیامبر خدا ﷺ صادر شده نیز در «**خانهٔ خودِ او**» صادر شده و این همان مطلبی است که در ماجرای «**اعتزال پیامبر رحمت ﷺ از زنانش**»، از تصریحِ به آن، خودداری شده است.

عبارتِ «وَهُوَ شَاكٍ» از بیماری پیامبر رحمت ﷺ در این ایام خبر می‌دهد. این بیماری، همان «**از اسب به زمین خوردن**» بود و آسیب دیدگی پیامبر رحمت ﷺ از این واقعه، به گونه‌ای بود که او دیگر نمی‌توانست نمازش را ایستاده بخواند:

«... عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ... ، قَالَ: سَقَطَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ فَرَسٍ فَخُدِشَ ـ أَوْ فَجُحِشَ ـ شِقُّهُ الأَيْمَنُ. فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَعُودُهُ. فَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ. فَصَلَّى قَاعِدًا، فَصَلَّيْنَا قُعُودًا. وَقَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ. فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا...».[2]

«... از انس بن مالک... نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ از روی اسبی به زمین خورد و قسمت**

۱ صحيح البخاري (۱/ ۱۳۹).

۲ صحيح البخاري (۲/ ۴۷).

راستِ بدنِ او مجروح شد و یا زخم برداشت. ما برای عیادت او بر او وارد شدیم. زمان نماز فرارسید. **او نماز را نشسته خواند و ما هم نشسته خواندیم.** او فرمود: **اصولاً امام قرار داده شده است تا به او اقتدا شود. پس وقتی او تکبیر گفت، تکبیر بگویید و وقتی رکوع کرد، رکوع کنید و وقتی سر برداشت، سر بردارید...».**

به این ترتیب، جایی که پیامبر خدا ﷺ در این ایام، در آن بستری بود، خانهٔ خود او و همان مکانی بود که در این روایتها با عنوانِ «بَیْته» از آن یاد می‌شود. و این همان جایی است که پیامبر خدا ﷺ در مدتِ اقامت یک ماههٔ اعتزالش، در آن جا زندگی می‌کرد:

«... عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ فَجُحِشَتْ سَاقُهُ ـ أَوْ كَتِفُهُ ـ. وَآلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا. فَجَلَسَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ، دَرَجَتُهَا مِنْ جُذُوعٍ. فَأَتَاهُ أَصْحَابُهُ يَعُودُونَهُ. فَصَلَّى بِهِمْ جَالِسًا وَهُمْ قِيَامٌ. فَلَمَّا سَلَّمَ، قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ. فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا. وَإِنْ صَلَّى قَائِمًا فَصَلُّوا قِيَامًا. وَنَزَلَ لِتِسْعٍ وَعِشْرِينَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ! إِنَّكَ آلَيْتَ شَهْرًا. فَقَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ».[1]

هنر بخاری و راویان ـ همان گونه که ملاحظه می‌شود ـ در این بوده که آنان جایی که از «اعتزال پیامبر خدا ﷺ» سخن گفته شده ـ مانند همین روایت ـ به جای «بَیْته» از «مَشْرُبَة لَهُ» استفاده کرده‌اند **تا معلوم نشود که پیامبر خدا ﷺ خانه‌ای مخصوص خودش داشته که در همان خانه دفن شده است.**

طبرانی شاید به خاطر عدم توجه(!) به این اصل مهم، با تعبیر «البیت» از خانهٔ پیامبر خدا ﷺ این دو مطلب را با هم و در کنار هم، جمع کرده است:

«... عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ حِينَ هَجَرَ نِسَاءَهُ. فَإِذَا هُوَ عَلَى سَرِيرِ رُمَالٍ ـ يَعْنِي: مَرْمُولٍ ـ. فَنَظَرْتُ، فَلَمْ أَرَ فِي الْبَيْتِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ إِلَّا أُهُبَ عِجْلٍ، قَدْ سَطَعَ رِيحُهَا. فَقُلْتُ: أَنْتَ رَسُولُ اللهِ وَخِيرَتُهُ، وَهَذَا كِسْرَى وَقَيْصَرُ فِي الدِّيبَاجِ وَالْحَرِيرِ؟! فَقَالَ: أَوَفِي نَفْسِكَ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟ أُولَئِكَ قَوْمٌ لَهُمْ حِسَابُهُمْ».[2]

---

۱ صحيح البخاري (۱/ ۸۵).

۲ المعجم الأوسط (۳/ ۳۱۳).

«... از عمر بن خطاب نقل است: **وقتی پیامبر خدا ﷺ از زنانش کناره گرفته بود**، او بر پیامبر خدا وارد شد. **پیامبر خدا بر روی تختی قرار داشت که با طناب بسته شده بود.** نگاه کردم اما در «البیت» (=«خانه») چیزی را ندیدم که چشم را پر کند مگر پوستهای گوساله‌ای که بوی آنها پخش شده بود. گفتم: تو رسول خدا و برگزیدهٔ او هستی و این کسری و قیصر هستند که در دیبا و حریر زندگی می کنند؟ او فرمود: این مطلب توی دل تو جا پیدا کرده است؟ اینان اقوامی هستند که خودشان باید حسابشان را پس بدهند».

البته بخاری هم به این مطلب در قالبِ نقل ماجرای وارد شدنِ ابو موسی، عبد الله بن قیس به «خانهٔ پیامبر خدا ﷺ» بعد از «غزوهٔ اوطاس» تصریح کرده است. البته نه در جایی که خطری فهم مخاطب را در برداشته باشد:

«... دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ، قَدْ أَثَّرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ...».[1]

«... در «بیتِ پیامبر خدا ﷺ» بر او وارد شدم او روی تختی بود که با طناب بسته شده بود. روی تخت، بستری پهن بود. طنابهای تخت بر پشت و دو پهلوی او اثر گذاشته بود...».

یعنی:

«اگر پیامبر خدا ﷺ در خانه یک تخت داشته باشد که با طناب بسته شده بود و اگر این تخت همیشه روی بدن پیامبر خدا ﷺ این اثر را به جا نمی‌گذاشت و اگر تخت برای استراحت باشد نه برای ریاضت و صد اگر دیگر، در این صورت، این «بیت»، همان «مشرُبه»، همان «عُلّیه» و همان «غرفه» است».

به این ترتیب:

«انباری»، «مشرُبهٔ پیامبر خدا ﷺ»، «مشرُبهٔ عایشه»، «عُلّیه»، «غرفه»، «کلبهٔ چوبی بالای درخت» و... نامهای دیگری از «بیتِ پیامبر رحمت ﷺ» است و این بیت، با تصریح افرادی چون بخاری، هیچ ارتباطی هم با عایشه ندارد».

روایتهایی که از نماز خواندن پیامبر خدا ﷺ در ایام بیماری و در «خانهٔ خودش»، بحث می‌کند،

---

۱ صحيح البخاري (۵/ ۱۵۶).

بسیار زیاد است و تعابیری که در این روایتها به کار رفته در این مورد، بسیار گویاست. به این سبب و با استفاده از این روایتها و نیز استفاده از این تعابیر، از راه دیگری نیز می‌توان به همین نتیجه دست یافت.

بر اساس همهٔ این روایتها، **نماز خواندنِ نشستهٔ پیامبر خدا ﷺ و ایستاده و نشسته خواندن جابر و انس و همراهان، در زمانی رخ داده است که پیامبر خدا ﷺ بیمار و در «خانهٔ خودش» بستری شده بود:**

«... عَنْ عَائِشَةَ... ، أَنَّهَا قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ. فَصَلَّى جَالِسًا وَصَلَّى وَرَاءَهُ قَوْمٌ قِيَامًا. فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ أَنِ اجْلِسُوا. فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ: إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا».[1]

«... از عایشه... نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ در «خانه‌اش» نماز خواند در حالی که بیمار بود. او نماز را نشسته خواند و پشت سرِ او گروهی ایستاده نماز خواندند.** پیامبر خدا به آنان اشاره کرد که بنشینید. وقتی نماز تمام شد، او گفت: اصولاً امام قرار داده شده است تا به او اقتدا شود. پس وقتی او رکوع کرد، رکوع کنید و وقتی سر برداشت، سر بردارید».

«بَیْته» یعنی «خانهٔ خودش». به این ترتیب، او در زمانِ این بیماری در خانهٔ خودش و به صورتِ نشسته نماز می‌خواند. و این روایتها، از وقایعی حکایت می‌کند که در «بَیْته» یعنی در همین «خانه» رخ داده است.

«صد البته که این بیماری، بیماریِ آخر پیامبر خدا ﷺ هم نبود تا ادّعا شود پیامبر رحمت ﷺ در آن روزها در حجرهٔ عایشه بود و مقصود از «بَیْته» همان «بَیْتها» و مقصود از «بَیْتها» نیز همان «حجرهٔ عایشه» است»:

«... عَنْ عَائِشَةَ... : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهِ نَاسٌ يَعُودُونَهُ فِي مَرَضِهِ. فَصَلَّى بِهِمْ جَالِسًا. فَجَعَلُوا يُصَلُّونَ قِيَامًا. فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ: اجْلِسُوا. فَلَمَّا فَرَغَ، قَالَ: إِنَّ الإِمَامَ لِيُؤْتَمَّ بِهِ. فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا، وَإِنْ صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ: قَالَ الحُمَيْدِيُّ: هَذَا الحَدِيثُ مَنْسُوخٌ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آخِرَ مَا صَلَّى صَلَّى قَاعِدًا وَالنَّاسُ خَلْفَهُ قِيَامٌ».[2]

---

۱ صحيح البخاري (۲/ ۴۷).

۲ صحيح البخاري (۷/ ۱۱۷).

«... از عایشه... نقل است که گفت: **گروهی برای عیادت در زمان بیماری رسول خدا ﷺ بر او وارد شدند. رسول خدا ﷺ نماز را با آنان، به جماعت و به صورتِ نشسته خواند.** آنان شروع به خواندنِ نماز به صورتِ ایستاده کردند که پیامبر خدا به آنان اشاره کرد که بنشینید. وقتی نماز تمام شد، او گفت: اصولاً امام برای آن است که به او اقتدا شود. پس وقتی او رکوع کرد، رکوع کنید و وقتی سر برداشت، سر بردارید. و **وقتی نماز را نشسته خواند، شما هم نماز را نشسته بخوانید.** ابو عبد الله گوید: حمیدی گوید: **این حدیث منسوخ است زیرا که پیامبر خدا ﷺ آخرین نمازی را که خواند به صورت نشسته خواند و مردم پشتِ سرِ او ایستاده نماز خواندند».**

عبارتی که بخاری در پایان این روایت آورده ـ یعنی عبارتِ «هَذَا الحَدِيثُ مَنْسُوخٌ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آخِرَ مَا صَلَّى صَلَّى قَاعِدًا وَالنَّاسُ خَلْفَهُ قِيَامٌ» ـ دلیلی روشن بر این مطلب است که نماز خواندنِ نشستهٔ پیامبر و اقتدای نشستهٔ اصحاب، به زمانی ارتباط دارد که پیامبر خدا ﷺ از اسب به زمین افتاده و پایش شکسته و یا در رفته بود. به این ترتیب:

> **«مقصود از «بَیْته» در این روایتها، همان «بَیْته» است و این خانه، همان خانه‌ای است که فقط به خود پیامبر رحمت ﷺ انتساب داشت و به هیچ یک از زنانش، هیچ انتسابی نداشت».**

مطلبی که بخاری در پایانِ این روایت آورده، اختصاصی به این روایت ندارد. این مطلب، تمام روایتهای این باب و از جمله روایتِ آتی را نیز شامل می‌شود:

> «... عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: اشْتَكَى رَسُولُ اللهِ ﷺ فَصَلَّيْنَا وَرَاءَهُ وَهُوَ قَاعِدٌ، وَأَبُو بَكْرٍ يُسْمِعُ النَّاسَ تَكْبِيرَهُ. فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا فَرَآنَا قِيَامًا. فَأَشَارَ إِلَيْنَا فَقَعَدْنَا. فَصَلَّيْنَا بِصَلَاتِهِ قُعُودًا. فَلَمَّا سَلَّمَ، قَالَ: إِنْ كِدْتُمْ آنِفًا لَتَفْعَلُونَ فِعْلَ فَارِسَ وَالرُّومِ يَقُومُونَ عَلَى مُلُوكِهِمْ، وَهُمْ قُعُودٌ. فَلَا تَفْعَلُوا. ائْتَمُّوا بِأَئِمَّتِكُمْ: إِنْ صَلَّى قَائِمًا، فَصَلُّوا قِيَامًا وَإِنْ صَلَّى قَاعِدًا، فَصَلُّوا قُعُودًا».[1]

«... از جابر نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ بیمار شد و ما پشتِ سر او نماز خواندیم در حالی که او نشسته بود و ابو بکر تکبیر او را به مردم می‌شنواند.** او متوجه ما شد و ما را ایستاده دید. پس به ما اشاره‌ای کرد و ما نشستیم و نماز را با او نشسته به جماعت خواندیم. وقتی او سلام نمازش را داد، فرمود:

---

۱ صحیح مسلم (۱/ ۳۰۹).

دقایقی پیش نزدیک بود شما همان کاری را انجام دهید که فارسیان و رومیان برای پادشاهانشان انجام می‌دهند که برای آنان به پا می‌خیزند در حالی که خودِ آنان نشسته‌اند. این کار را نکنید. به امامانتان اقتدا کنید: **اگر آنان نماز را ایستاده خواندند، شما هم ایستاده نماز بخوانید و اگر نشسته نماز خواندند، شما هم نشسته نماز بخوانید**».

ابوبکری که در روایتهای «اعتزال» نامی از او برده نمی‌شود، به ناگاه در این روایت ظاهر می‌شود و «مکبّرِ در حال نمازِ پیامبر خدا ﷺ» می‌شود و حتماً این مدح خیلی بزرگی در دستگاه این جماعت است! اما باید توجه داشت که **برهان بخاری مبنی بر نسخ شدنِ حکمِ «نشسته نماز خواندن با امام جماعتی که نشسته نماز می‌خواند» در این مورد نیز کارآست**. به این سبب، این ماجرا نیز به بیماری قبلی پیامبر رحمت ﷺ ـ یعنی شکسته شدن و یا در رفتنِ استخوانِ پای او ـ ارتباط دارد. از این رو، این روایت، حکایتی روشن از این واقعیت دارد که **جمعیت بسیاری در «خانهٔ پیامبر رحمت ﷺ» با او به نماز ایستاده بودند و این خود، دلیلی بر بزرگیِ این «خانه» و دلیل دیگری بر «انباری» نبودنِ این «حجره» و بر «کلبهٔ چوبی روی درخت» نبودنِ این «عُلّیه» و بر «مشرُبه» نبودنِ این «بیت» است.**

در شرحهایی که برای این روایتها ارائه شده نیز به این مطالب تصریح شده است اما با کمال تأسف، مرغ این جماعت، همان سه پا را دارد:

«... رَأَيْتُ ابنَ حِبَّانَ اسْتَدَلَّ عَلَى أَنَّهُمْ قَعَدُوا بَعْدَ أَنْ كَانُوا قِيَامًا، بِمَا رَوَاهُ مِنْ طَرِيقِ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: اشْتَكَى رَسُولُ اللهِ ﷺ. فَصَلَّيْنَا وَرَاءَهُ وَهُوَ قَاعِدٌ وَأَبُو بَكْرٍ يُسْمِعُ النَّاسَ تَكْبِيرَهُ. قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا، فَرَآنَا قِيَامًا، فَأَشَارَ إِلَيْنَا، فَقَعَدْنَا. فَلَمَّا سَلَّمَ، قَالَ: إِنْ كِدْتُمْ لَتَفْعَلُونَ فِعْلَ فَارِسَ وَالرُّومِ. فَلَا تَفْعَلُوا. الْحَدِيثَ. وَهُوَ حَدِيثٌ صَحِيحٌ أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ. لَكِنَّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ فِي مَرَضِ مَوْتِهِ وَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ حَيْثُ سَقَطَ عَنِ الْفَرَسِ، كَمَا فِي رِوَايَةِ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ جَابِرٍ أَيْضًا، قَالَ: رَكِبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَرَسًا بِالْمَدِينَةِ فَصَرَعَهُ عَلَى جِذْعِ نَخْلَةٍ. فَانْفَكَّتْ قَدَمُهُ. الْحَدِيثُ أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وابنُ خُزَيْمَةَ بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ. فَلَا حُجَّةَ عَلَى هَذَا لِمَا ادَّعَاهُ إِلَّا أَنَّهُ تَمَسَّكَ بِقَوْلِهِ فِي رِوَايَةِ أَبِي الزُّبَيْرِ: «وَأَبُو بَكْرٍ يُسْمِعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ». وَقَالَ: إِنَّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا فِي مَرَضِ مَوْتِهِ. لِأَنَّ صَلَاتَهُ فِي مَرَضِهِ الْأَوَّلِ كَانَتْ فِي مَشْرُبَةِ عَائِشَةَ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى مَنْ يُسْمِعُهُمْ تَكْبِيرَهُ، بِخِلَافِ صَلَاتِهِ فِي مَرَضِ مَوْتِهِ، فَإِنَّهَا كَانَتْ فِي الْمَسْجِدِ بِجَمْعٍ كَثِيرٍ مِنَ الصَّحَابَةِ، فَاحْتَاجَ أَبُو بَكْرٍ

أَنْ يُسْمِعَهُمُ التَّكْبِيرَ. انْتَهَى».[۱]

«... **برای آن که نماز گزاران بعد از آن که ایستاده نماز را شروع کردند، نشستند و نشسته آن را ادامه دادند**، دیدم ابن حبان به روایتی **استدلال کرده** که خودش آن را از طریق ابو زبیر، از جابر، روایت کرده و گفته است: رسول خدا ﷺ بیمار شد و **ما پشتِ سر او نماز خواندیم. او نشسته نماز می‌خواند و ابو بکر تکبیر او را به مردم می‌شنواند.** جابر گوید: پیامبر توجّهی به ما کرد و ملاحظه کرد که **ما ایستاده نماز می‌خوانیم. پس از آن، او به ما اشاره کرد و ما نشستیم.** وقتی سلام نماز را داد، فرمود: نزدیک بود شما کار فارسیان و رومیان را انجام دهید. دیگر چنین کاری را نکنید. حدیث. این، **حدیث صحیحی** است که مسلم هم آن را در صحیحش آورده است **اما این ماجرا در بیماریِ پایانیِ او نبود و این مطلب در زمانی بود که او از روی اسب به زمین افتاده بود.** همان گونه که در روایت ابو سفیان، باز هم از جابر، روایت شده است: رسول خدا ﷺ در مدینه اسبی را سوار شد و آن اسب، او را بر روی تنهٔ نخلی به زمین زد و استخوانِ پای او از جا در رفت. این حدیث را ابو داوود و ابن خزیمه با اسناد صحیحی آورده‌اند اما در این حدیث، برای افرادی که این ادّعا را داشته باشند، حجتی وجود ندارد. مگر آن که به این بخش از روایت ابو زبیر استناد کنند که: «وَأَبُو بَكْرٍ يُسْمِعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ». و او گفته است که این واقعه، **در بیماریِ پایانیِ آن حضرت روی داده است زیرا که نماز او در بیماریِ اولش در «مشربه»ای بود که از آنِ عایشه بود و فقط گروهی از اصحابش با او نماز خواندند که نیازی هم به آن نداشتند که فردی تکبیر پیامبر خدا را به آنان بشنواند و بر خلاف نمازش در بیماری پایانی‌اش که در مسجد و در حضور جمع زیادی از صحابه بود که ابو بکر نیاز داشت که تکبیر را به آنان بشنواند.** پایان خبر».

جملهٔ «لِأَنَّ صَلَاتَهُ فِي مَرَضِهِ الْأَوَّلِ كَانَتْ فِي مَشْرُبَةِ عَائِشَةَ»، جملهٔ شناخته شده‌ای است و ارزش آن در میان جملاتی که در این مورد در بخاری و مسلم آمده مشخص است و این همان است که اثبات می‌کند، مرغ این جماعت، همان سه پا را دارد!

آن چه گذشت، نشان می‌دهد:

«پیامبر خدا ﷺ در کنار «بیوتِ ازواج» یک «بیت» داشت که به خودِ او اختصاص داشت و این همان بیتی است که قبل از ازدواج با زنانش نیز از آنِ او بود و با تنها دخترش علیها السلام در آن زندگی می‌کرد. این «بیت»، مساحت زیادی داشت و تعداد زیادی

---

۱ فتح الباري لابن حجر (۲/ ۱۷۷).

از افراد در آن جا می‌شدند. این «بیت» همان مکانی است که آن حضرت در آن دفن شده است».

یکی دیگر از شواهدی که در کتابهای عامه برای تثبیت این واقعیت وجود دارد که «خانهٔ پیامبر رحمت ﷺ»، «خانهٔ عایشه» نبوده ماجرای «تخت عایشه» و رخ دادهایی است که در این مورد روی داده است.

در بحث شبِ اول، در بخشِ «تاراج وسایل شخصی پیامبر خدا، ج : وسایل شخصی که از پیامبر خدا به جا ماند»، به عنوان یکی از وسایل و لوازم شخصی پیامبر رحمت ﷺ از تختی خاص صحبت به میان آمد. **عایشه ادعا کرده است که این تخت در خانهٔ او بود.**

در روایتهای بسیاری که در باب «آیاتِ (!) رضاع کبیر» و نیز «آیهٔ رجم(!)» در کتابهای معتبر عامه درج شده گاهی از این تخت یادی به میان آمده و خبر از آن داده شده که این آیات ـ که ساخت عایشه و عمر است ـ در زیر آن تخت بوده و در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ مرغ و خروس و یا بز و گوسفند، به این خانه وارد شده و آن آیات را خورده است:

«عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَقَدْ نَزَلَتْ آيَةُ الرَّجْمِ، وَرَضَاعَةِ الْكَبِيرِ عَشْرًا. وَلَقَدْ كَانَ فِي صَحِيفَةٍ تَحْتَ سَرِيرِي. فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَتَشَاغَلْنَا بِمَوْتِهِ، دَخَلَ دَاجِنٌ فَأَكَلَهَا».[1]

«... از عایشه نقل است که گفت: «آیهٔ رجم» و «آیهٔ ده مرتبه شیر خوردنِ مرد بزرگ» نازل شد. و این دو آیه در صحیفه‌ای زیر «تختِ» من بود. وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و ما به امور مربوط به زمانِ مرگ او مشغول بودیم، یکی از حیوانهای خانگی به حجره آمد و آن را خورد».

در این روایت، مشخص نشده که این «تخت» در کجا قرار داشت اما در روایت احمد بن حنبل، به این نکته تصریح شده است که **این «تخت» در «حجرهٔ عایشه» قرار داشت:**

«عَنْ عَائِشَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: لَقَدْ أُنْزِلَتْ آيَةُ الرَّجْمِ وَرَضَعَاتِ الْكَبِيرِ عَشْرًا. فَكَانَتْ فِي وَرَقَةٍ تَحْتَ سَرِيرٍ فِي بَيْتِي. فَلَمَّا اشْتَكَى رَسُولُ اللهِ ﷺ تَشَاغَلْنَا بِأَمْرِهِ، وَدَخَلَتْ دُوَيْبَّةٌ لَنَا فَأَكَلَتْهَا».[2]

---

۱ سنن ابن ماجه (۱/ ۶۲۵).

۲ مسند أحمد مخرجا (۴۳/ ۳۴۲).

«از عایشه زن پیامبر خدا ﷺ نقل است که گفت: «آیهٔ رجم» و نیز «آیهٔ ده مرتبه شیر دادن به مرد بزرگ» نازل شد. این دو آیه در ورقه‌ای زیر تختی در خانهٔ من بود. وقتی رسول خدا ﷺ بیمار شد، ما به امور او مشغول بودیم که جانوری ـ که در خانه داشتیم ـ به حجره وارد شد و آن را خورد».

بر اساس عبارتِ «فَلَمَّا اشْتَكَى رَسُولُ اللهِ ﷺ تَشَاغَلْنَا بِأَمْرِهِ، وَدَخَلَتْ دُوَيْبَةٌ لَنَا فَأَكَلَتْهَا» خورد و خوراک این حیوانات خانگی در زمان بیماری پایانیِ پیامبر خدا ﷺ صورت گرفته و بر اساسِ عبارتِ «فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَتَشَاغَلْنَا بِمَوْتِهِ، دَخَلَ دَاجِنٌ فَأَكَلَهَا»، این عمل در زمانِ شهادت خاتم پیامبران ﷺ به وقوع پیوسته است!

این که این آیات ادعایی قرآن را بزخورده یا نخورده به بحث جاری ارتباطی ندارد و نیز به بحث جاری ارتباطی ندارد که چگونه خدا کتاب نورش را حفظ کرده که بنا به ادّعای عایشه، حداقل دو آیه از آن را بزخورده است؟! آن چه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است این است که:

«در زمان بیماری و نیز در زمان شهادت خاتم پیامبران ﷺ خانهٔ عایشه به گونه‌ای خالی بود که بز و یا مرغ و خروس می‌توانستند سر فرصت به این خانه سر بزنند و قرآنهای عایشه را بخورند. و دو عبارتِ «فَلَمَّا اشْتَكَى رَسُولُ اللهِ ﷺ تَشَاغَلْنَا بِأَمْرِهِ، وَدَخَلَتْ دُوَيْبَةٌ لَنَا فَأَكَلَتْهَا» و «فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَتَشَاغَلْنَا بِمَوْتِهِ، دَخَلَ دَاجِنٌ فَأَكَلَهَا»، حکایتی روشن از آن دارد که نه پیامبر خدا ﷺ در خانهٔ عایشه بستری بود و نه پیامبر خدا ﷺ در خانهٔ عایشه از دنیا رفت و نه در خانهٔ عایشه دفن شد».

ممکن است گمان شود که این روایتها از درجهٔ اعتبار بالایی برخوردار نیست زیرا که دو شیخ عامه آن را نقل نکرده‌اند. در این صورت، باید توجه داشت که این دو شیخ، بخش دیگری از این تراژدی را نقل کرده‌اند که خودش شاهد خوبی بر صحت این روایتها در مکتب بخاری و مسلم است.

بخاری و مسلم، هر دو به نابود شدن این آیات از کتاب خدا تصریح کرده‌اند و **شرایطِ بهتر برای آنان همان است که احمد حنبل با درج روایتی به آن تصریح کرده است.** یعنی بهتر است گفته شود: بزآنها را خورده است:

«... عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ فِيمَا أُنْزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ: عَشْرُ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ، ثُمَّ نُسِخْنَ، بِخَمْسٍ مَعْلُومَاتٍ، فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، وَهُنَّ فِيمَا يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ».[1]

۱ صحیح مسلم (۲/ ۱۰۷۵).

«... از عایشه نقل است که گفت: **از جملهٔ آیاتی که از قرآن نازل شده، آیهٔ:** «عَشْرُ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ» **است. این آیه بعداً با آیهٔ:** «بِخَمْسٍ مَعْلُومَاتٍ» **نسخ شد. بعد از آن رسول خدا** ﷺ **از دنیا رفت و این آیات به عنوان آیاتِ قرآن، خوانده می‌شد».**

در موردِ «آیهٔ رجم» نیز بخاری در صحیحش، این گونه درج کرده است:

«... **إِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا** ﷺ **بِالحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الكِتَابَ. فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللهُ آيَةُ الرَّجْمِ. فَقَرَأْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا. رَجَمَ رَسُولُ اللهِ** ﷺ **وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ. فَأَخْشَى إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: وَاللهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللهِ، فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللهُ:** «وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أُحْصِنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ البَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الحَبَلُ أَوِ الِاعْتِرَافُ». **ثُمَّ إِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ فِيمَا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللهِ:** «أَنْ لاَ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»، **أَوْ:** «إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»».[1]

«... خدا محمّد ﷺ را به حق مبعوث ساخت و کتاب را بر او نازل ساخت. **از جمله چیزهایی که خدا نازل کرد، آیهٔ رجم است.** ما آن را خواندیم، اندیشه کردیم و به خوبی حفظش کردیم. رسول خدا ﷺ رجم کرد و ما نیز بعد از او رجم کردیم. **من خوف آن را دارم که اگر زمان زیادی بگذرد، فردی بگوید: به خدا قسم! ما «آیهٔ رجم» را در کتاب خدا نمی‌یابیم و به خاطر ترک فریضه‌ای که خدا واجبش ساخته، گمراه بشوند:** «وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أُحْصِنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ البَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الحَبَلُ أَوِ الِاعْتِرَافُ». (=«بر اساسِ کتاب خدا، رجم جزای فرد ازدواج کرده‌ای است که زنا کند؛ اگر بینه بر زنا اقامه شود، یا حاملگی رخ دهد و یا اعتراف صورت بگیرد»). **غیر از آن، ما در کتاب در ضمن آیاتی که می‌خواندیم، این آیه بود:** «لاَ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ». (=«از پدرانتان روی نگردانید زیرا این کفر است که از پدرانتان روی بگردانید»). یا این که آیه، این گونه بود: «إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ» (=«این کفری از جانب شماست که از پدرانتان روی بگردانید»)».

آن چه عمر از آن می‌ترسید، بالاخره روی داد. این آیات در کتاب خدا درج نشده است و **عمر باید آنها را به کتاب خدا اضافه می‌کرد تا مردم گمراه نشوند:**

---

۱ صحيح البخاري (۸/ ۱۶۹).

«... قَالَ عُمَرُ: لَوْلاَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ: «زَادَ عُمَرُ فِي كِتَابِ اللهِ»، لَكَتَبْتُ آيَةَ الرَّجْمِ بِيَدِي».[1]

«... عمر گفت: اگر مردم نمی‌گفتند که عمر در کتاب خدا زیاد کرده است من «آیهٔ رجم» را با دستِ خودم می‌نوشتم».

«یا باید گفت که عایشه و عمر، هردو دروغ گفته‌اند و مسلم و بخاری، سخنان این دروغ گویان را با آب و تاب بسیار و به عنوان حدیث صحیح، در کتابهایشان نقل کرده‌اند و این دو آیه، هرگز دو آیه از کتاب خدا نبوده و نیست و یا باید به تحریفِ خواسته و رسمی کتاب خدا با استناد به این احادیث که در منطق عامه در صحیح‌ترین وضعیت ممکن است، حکم کرد! و یا راه کم هزینه‌تر و کم خطرتر را انتخاب کرد! این راه، همان است که عایشه، انتخابش کرده است. و صد البته، با تثبیت این ادّعا، باید روایتهای بسیارِ دیگری از دو صحیح بخاری و مسلم را به سینهٔ دیوار کوبید»!

به هر حال، آن چه مسلّم است این روایتها دلالت بر آن دارد که محل دفن خاتم پیامبران ﷺ حجرهٔ عایشه نبوده است.

مسلم، روایت دیگری را از عایشه نقل کرده است که این روایت، دلالتی روشن بر این واقعیت دارد که: **حجرهٔ عایشه، در قسمتِ قبلهٔ مسجد النبی ﷺ قرار داشت:**

«... عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ، أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي وَأَنِّي لَمُعْتَرِضَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بَيْنَهُ، وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ. قُلْتُ: أَبَيْنَهُمَا جُدُرُ الْمَسْجِدِ؟ قَالَتْ: لَا. فِي الْبَيْتِ إِلَى جُدُرِهِ».[2]

«... از عروة بن زبیر نقل است که عایشه به او این خبر را داد: **پیامبر خدا ﷺ نماز می‌خواند و من روی تخت میان او میان قبله قرار داشتم. من پرسیدم: آیا میانِ آن دو، دیوار مسجد قرار داشت؟ او گفت: نه. در خانه و تا دیوارهای خانه بود».**

اگر فردی در مسجد النبی ﷺ رو به قبله بایستد، «مرقد شریف پیامبر خدا ﷺ» در سمت

---

۱ صحيح البخاري (۹/ ۶۹).

۲ مسند أحمد مخرجا (۴۲/ ۴۳۲).

چپ او قرار می‌گیرد. پس اگر چنانچه «**حجرهٔ عایشه**»، همین حجره‌ای باشد که پیامبر خدا ﷺ در آن دفن شده است، «**حجرهٔ عایشه**» در سمت شرق مسجد واقع می‌شود و تنها حجره‌ای از زنان پیامبر رحمت ﷺ خواهد بود که در قبلهٔ مسجد النبی ﷺ قرار ندارد. این در حالی است که براساس روایتی که مطرح شد، «**حجرهٔ عایشه» در قبلهٔ «مسجد النبی ﷺ» و به گونه‌ای واقع بود که پرسشِ «أَبَيْنَهُمَا جُدُرُ الْمَسْجِدِ» بعد از این کلام عایشه: «أَنِّي لَمُعْتَرِضَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بَيْنَهُ، وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ»، پرسشی به جا و منطقی به نظر می‌رسید!**

«**خانهٔ پیامبر رحمت ﷺ**» ـ همان گونه که پیش از این به آن اشاره شد ـ تنها در یک آیه از کتاب خدا به صورت مفرد به او نسبت داده شده است:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ﴾.[1]

همان گونه که پیش از این یادآوری شد، نزول این آیه به زمانی مربوط می‌شود که پیامبر رحمت ﷺ در مدینه هنوز ازدواجی نکرده بود و هنوز «**حجرات ازواج**» برای آنان ساخته نشده بود.

پیش از این، هم چنین یادآوری شد که پس از ازدواج پیامبر خدا ﷺ در مدینه و ساخت «**حجره‌های ازواج**»، پیامبر خدا ﷺ این خانه را برای خودش نگاه داشت و آن را به هیچ یک از ازواجش نداد. **این همان خانه‌ای است که پیامبر رحمت ﷺ در آن دفن شد.**

ممکن است گمان شود، این حدس و یا استنباط است و حدس و استنباط در این مورد، هیچ کارآیی ندارد. اما باید دانست، که **در کتابهای عامه، از این خانه تا پایان عمر خاتم پیامبران ﷺ، به همین صورت تعبیر شده است:**

«... عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيِّ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: مَا بَيْنَ مِنْبَرِي وَبَيْتِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ».[2]

«... از عبد الله بن زید انصاری نقل است که او شنید رسول خدا ﷺ می‌گوید: بین منبر من و «**بیتِ من**»، باغی از باغهای بهشت است».

ممکن است گمان شود مقصود از این «بیت»، تمام خانهٔ پیامبر رحمت ﷺ یعنی مجموع تمام

---

۱ سورهٔ انفال/۵.

۲ صحیح مسلم (۲ / ۱۰۱۰).

حجرات اوست اما این گونه نیست و برهانهای بسیاری، دلالت بر این واقعیت دارد که **مقصود از این «بیت»، همان خانه‌ای است که «قبر شریف» آن حضرت در آن واقع است.**

عنوان بابی که مسلم این روایت و روایتهای مشابه را در آن درج کرده «بَابُ مَا بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»[1] است. و این نیز خود دلیلی بر همان واقعیت است که به آن اشاره شد. ضمن آن که در روایتهای دیگری از روایتهای این موضوع، به این مطلب تصریح شده است:

«... عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: مَا بَيْنَ قَبْرِي وَمِنْبَرِي. وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّ مَا بَيْنَ مِنْبَرِي وَبَيْتِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي».[2]

«از ابو هریره نقل است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: **میان قبر من و منبر من**. در روایت ابن عبید آمده که او گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: میان منبر من و خانه‌ام باغی از باغهای بهشت است و منبر من بر حوضِ من است».

به این ترتیب:

«قبر مُطهَّر خاتم پیامبران ﷺ» در جایی واقع است که با واژهٔ «بیتي» به «پیامبر خدا ﷺ» نسبت داده می‌شود».

در روایتی دیگر از روایتهای این باب، پیامبر رحمت ﷺ ـ که این روایتها به او انتساب دارد ـ از این مکان، با واژهٔ «حُجْرَتی» تعبیر کرده و آن را به خودش نسبت داده است.

«... عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ: مِنْبَرِي هَذَا عَلَى تُرْعَةٍ مِنْ تُرَعِ الْجَنَّةِ. وَمَا بَيْنَ حُجْرَتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ».[3]

«... از ابو هریره نقل است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: منبر من بر باغی از باغهای بهشت قرار دارد و **میان «حجرهٔ من» و «منبر من»، باغی از باغهای بهشت است».**

«حُجْرَتی» با «بیتی» متفاوت و بلکه بسیار متفاوت است. در موردِ «بیت» می‌توان ادّعا کرد که

---

۱ صحیح مسلم (۲/ ۱۰۱۰).

۲ السنن الکبری للبیهقی (۵ / ۴۰۴).

۳ مسند أحمد مخرجا (۱۶/ ۵۲۹).

مجموع «حجره»ها را شامل می‌شود اما در موردِ «حجره» نمی‌توان چنین ادّعایی را کرد. این خود، از این واقعیت حکایتِ روشن دارد که **در «بیت پیامبر رحمت ﷺ»، «حجره»ای نیز به نام او وجود داشت که به او اختصاص داشت.** این همان حجره‌ای است که در روایت دیگری از مسلم با همین عنوان ـ یعنی با عنوانِ «حجرة النبی ﷺ» ـ از آن یاد شده است:

«... حَدَّثَنَا إِيَاسٌ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: لَقَدْ قُدْتُ بِنَبِيِّ اللهِ ﷺ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، بَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ، حَتَّى أَدْخَلْتُهُمْ حُجْرَةَ النَّبِيِّ ﷺ. هَذَا قُدَّامَهُ وَهَذَا خَلْفَهُ».[1]

«... ایاس، از پدرش، چنین نقل کرد: افسار استرِ شهبای پیامبر خدا به دست من بود و پیامبر خدا ﷺ و حسن و حسین بر آن سوار بودند. من آنها را بردم تا به **«حجرهٔ پیامبر خدا ﷺ»** واردشان ساختم. این جلوی پیامبر بود و آن یک پشت سر او».

در مورد حدیثِ «مَا بَيْنَ حُجْرَتِي وَمِنْبَرِي» ممکن است ادعا شود، «حجرهٔ عایشه» در واقعِ امر، «حجرهٔ خودِ پیامبر ﷺ» بود و این انتساب، یک انتسابِ حقیقی است، حال آن که، انتسابِ «حجره» به عایشه، یک انتساب مجازی است و در این روایت، پیامبر رحمت ﷺ با یک انتساب حقیقی، حجره را به خودش نسبت داده است! باید اما به خاطر داشت که در موردِ این حدیث، دیگر چنین ادّعایی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

جهت روشن است: تعبیرِ «مَا بَيْنَ حُجْرَتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» برای تعیینِ محل قبر شریف پیامبر رحمت ﷺ نیست. این تعبیر، ویژگی این مکان را مشخص می‌کند. حال آن که تعبیرِ «أَدْخَلْتُهُمْ حُجْرَةَ النَّبِيِّ ﷺ» برای تعیین مکانِ ورود استرِ پیامبر رحمت ﷺ با سه راکب مقدس ﷺ آن است. ناگفته پیداست که پیامبر خدا ﷺ با استرش به تمام «حجره»ها وارد نشده و بلکه تنها به یک «حجره» وارد شده است که آن «حجره» نیز «حجره»ای بود که به خودِ او انتساب و اختصاص داشت.

از مروری بر روایاتی که از نماز شب پیامبر خدا ﷺ در این کتابها درج است، نیز می‌توان با این حقیقت آشنایی یافت که **پیامبر رحمت ﷺ حجره‌ای اختصاصی داشت:**

«... عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فِي حُجْرَتِهِ. وَجِدَارُ الْحُجْرَةِ قَصِيرٌ. فَرَأَى النَّاسُ شَخْصَ النَّبِيِّ ﷺ. فَقَامَ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ. فَأَصْبَحُوا

---

۱ صحیح مسلم (۴/ ۱۸۸۳).

فَتَحَدَّثُوا بِذَلِكَ. فَقَامَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ. فَقَامَ مَعَهُ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاَتِهِ. صَنَعُوا ذَلِكَ لَيْلَتَيْنِ ـ أَوْ ثَلاَثًا ـ. حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَلَسَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَلَمْ يَخْرُجْ. فَلَمَّا أَصْبَحَ، ذَكَرَ ذَلِكَ النَّاسُ. فَقَالَ: إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُكْتَبَ عَلَيْكُمْ صَلاَةُ اللَّيْلِ».[1]

«... از عایشه نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ در دل شب در «حجره‌اش» نماز می‌خواند و این در حالی بود که دیوار حجره دیوار کوتاهی بود که مردم هیکل و جسم پیامبر خدا ﷺ را می‌دیدند. مردمی به نماز او اقتدا کردند.** و صبح هنگام، در مورد آن با یکدیگر سخن گفتند. او روز دوم برای نماز بپا خاست و مردمی هم برخاستند و به او اقتدا کردند. آنان این کار را دو و یا سه شب انجام دادند. بعد از آن **پیامبر خدا ﷺ نشست و خارج نشد.** صبح که شد، آن مردم این موضوع را مطرح کردند، او فرمود: من ترسیدم که نماز شب، بر شما واجب شود».

عایشه در آغاز این خبر، خبر از آن داده که **پیامبر خدا ﷺ در حجره‌اش نماز می‌خواند اما به دلیل آن که دیوار حجره کوتاه بود، هیکل مبارکش ـ حتّی در شب ـ به خوبی دیده می‌شد و مردم به او اقتدا می‌کردند**، گویا عایشه در پایانِ این روایت ـ که به منطق عامه کاملا صحیح است ـ فراموش کرده بود که دیوار خانه کوتاه بوده و پیامبر خدا ﷺ دیده می‌شده است! به این خاطر، او با عبارت «**جَلَسَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَلَمْ يَخْرُجْ**» اعلام کرده است که **پیامبر رحمت ﷺ از خانه بیرون نیامد**، نه آن که دیگر نماز شب نخواند یا در جای دیگری نماز شب خواند. تو گویی که در دو شب یا سه شبِ اوّل، برای نماز، او از خانه بیرون می‌رفت!

به هر حال، با توجه به آن که این عمل چند شب تکرار شده است **اگر** مقصود از «**حجرته**»، «**حجرهٔ یکی از ازواج**» باشد، چون هر روز و شبِ پیامبر خدا ﷺ به یکی از ازواجش اختصاص داشت، در شب دوم و شب سوم، عملِ نماز خواندن، حتماً در «**حجرهٔ یکی دیگر از ازواجِ او**» صورت گرفته است. **به این سبب و در این صورت، حتماً باید حکم کرد که عمل نماز خواندنِ پیامبر خدا ﷺ، در قبلهٔ «مسجد النّبی» یعنی در جایی صورت می‌گرفت که حجرهٔ زنان پیامبر خدا ﷺ در آن جا واقع بود.**

در این صورت، وصفی که این روایت از «**حجرات ازواج پیامبر رحمت ﷺ**» به دست می‌دهد، وصف عجیب و استهزا آمیزی است:

۱- **دیوار این خانه‌ها به اندازه‌ای کوتاه است که در نیمهٔ شب تمام جسم و یا بخش معظمی از جسم پیامبر خدا ﷺ از بیرون دیده می‌شد.**

۱ صحيح البخاري (۱/ ۱۴۶).

۲- این مشاهده به گونه‌ای بود که مردم از بیرون حجره به پیامبر خدا ﷺ اقتدا می‌کردند.

۳- وقتی در شب جسم پیامبر خدا ﷺ به این خوبی از مسجد دیده شود، در طول روز، جسم او و زنان او به خوبی و آسانتر دیده می‌شود.

۴- چون این خانه‌ها در قبلهٔ مسجد قرار داشت، همیشه در معرض دیدِ هر فردی قرار داشت که در مسجد نماز می‌خواند.

این موارد، استهزاء بسیاری از احکام و استهزا خاتم پیامبران ﷺ و دین اوست. **مگر آن که حکم شود، مقصود از این «حجره»، «حجرهٔ ازواج پیامبر ﷺ» نیست بلکه همان «حجرهٔ خاص پیامبر رحمت ﷺ» و همان حجره‌ای است که پیامبر رحمت ﷺ در آن دفن شده است.** صد البته در چنین حالتی نیز باید بسیاری از آن چه را در این روایت مطرح شده است، به کناری ریخت!

با تحقیقی در صحیح بخاری و مسلم، روایتهای بسیاری یافت می‌شود که با اندکی تأمّل در آنها، می‌توان به خوبی با این واقعیت آشنا شد که **«حجرة النّبی» با «حجرهٔ عایشه» یکی نیست.** برای نمونه:

«... عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَمَا فِي بَيْتِي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ، إِلَّا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفٍّ لِي. فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَالَ عَلَيَّ. فَكِلْتُهُ فَفَنِيَ».[1]

«... از عایشه نقل است که گفت: **رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و در خانهٔ من چیزی که موجودِ جگرداری آن را بخورد، وجود نداشت** به غیر از مقدار ناچیزی جو که در طاقچهٔ خانه‌ام قرار داشت. من **تا مدتهای زیادی** از آن خوردم. بعد از آن مدتِ طولانی، آن را وزن کردم. بعد از وزن کردن، آنها تمام شد».

یکی دیگر از این موارد، «ماجرای سگ و یا توله سگی است که در خانهٔ عایشه یافت شده بود و یا نگهداری می‌شد»:

«...عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّهَا قَالَتْ: وَاعَدَ رَسُولَ اللهِ ﷺ جِبْرِيلُ عليه السلام فِي سَاعَةٍ يَأْتِيهِ فِيهَا. فَجَاءَتْ تِلْكَ السَّاعَةُ وَلَمْ يَأْتِهِ. وَفِي يَدِهِ عَصًا، فَأَلْقَاهَا مِنْ يَدِهِ. وَقَالَ: مَا يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ وَلَا رُسُلُهُ. ثُمَّ الْتَفَتَ، فَإِذَا جِرْوُ كَلْبٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ. فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ! مَتَى دَخَلَ هَذَا الْكَلْبُ هَاهُنَا؟ فَقَالَتْ: وَاللهِ! مَا دَرَيْتُ. فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ. فَجَاءَ جِبْرِيلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: وَاعَدْتَنِي فَجَلَسْتُ لَكَ فَلَمْ تَأْتِ. فَقَالَ: مَنَعَنِي الْكَلْبُ الَّذِي كَانَ فِي بَيْتِكَ. إِنَّا

---

۱ صحيح البخاري (۴/ ۸۱).

لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ».[1]

«... از عایشه نقل است که گفت: جبریل با رسول خدا ﷺ در ساعت مشخصی قرار گذاشته بود که به نزد او بیاید. آن ساعت رسید ولی جبریل نیامد. به دست رسول خدا، عصایی بود. آن را به کناری افکند و گفت: خدا خلف وعده نمی‌کند و به رسولانش وعدهٔ خلاف نمی‌دهد. **پس از مدتی او برگشت و توله سگی را زیر تخت او دید.** آن گاه فرمود: **ای عایشه! این سگ در چه زمانی به این جا آمده است؟ عایشه گفت: به خدا قسم من نمی‌دانم.** پس از آن، پیامبر خدا به بیرون کردن آن توله سگ فرمان داد و آن را بیرون بردند. در آن موقع، جبریل از راه رسید. رسول خدا ﷺ فرمود: تو به من وعده دادی و من به انتظار نشستم اما نیامدی. او گفت: **سگی که در «خانه‌ات» بود، مرا از این کار باز داشت.** ما به خانه‌ای وارد نمی‌شویم که در آن سگ و یا نقاشی صورت باشد».

بر اساس این روایت، جبریل قرار بود در خانهٔ پیامبر خدا ﷺ با او ملاقات کند نه در مسجد و به همین جهت، پیامبر خدا درونِ خانه به انتظار جبریل نشسته بود!

بر اساسِ آن چه مسلم در این روایت آورده است، پس از آن که «**تولهٔ سگ**» در زیر تخت، پیدا شد، پیامبر خدا ﷺ در این مورد از عایشه پرسش کرد. با این وصف، یا باید گفت: قرار ملاقاتِ پیامبر خدا ﷺ با جبریل، در «**حجرهٔ عایشه**» گذارده شده بود و یا باید گفت: عایشه مسؤول آمد و شدِ توله سگها به خانهٔ پیامبر خدا ﷺ بود و یا باید پذیرفت که پرسش پیامبر خدا ﷺ از عایشه، پرسشی تصادفی بوده است! اما خوب است دانسته شود، **بر اساسِ روایتهای عامه، این مطلب مسلّم است که این «تولهٔ سگ» در خانهٔ عایشه و زیر تخت او، پنهان شده بود:**

«... عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: وَاعَدَ رَسُولَ اللهِ ﷺ جِبْرِيلُ فِي سَاعَةٍ أَنْ يَأْتِيَهُ فِيهَا. فَرَاثَ عَلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَهُ فِيهَا. فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، فَوَجَدَهُ بِالْبَابِ قَائِمًا. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنِّي انْتَظَرْتُكَ لِمِيعَادِكَ. فَقَالَ: إِنَّ فِي الْبَيْتِ كَلْبًا. وَلَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ. وَكَانَ تَحْتَ سَرِيرِ عَائِشَةَ جِرْوُ كَلْبٍ. فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَأُخْرِجَ...».[2]

«... از عایشه نقل است که گفت: جبریل در ساعت مشخصی با پیامبر خدا ﷺ قرار گذاشت که در آن ساعت به نزد او بیاید. **انتظار پیامبر به طول انجامید و جبریل نیامد.** پس از آن، پیامبر خدا ﷺ

---

۱ صحیح مسلم (۳/ ۱۶۶۴).

۲ مسند أحمد مخرجا (۴۲/ ۳۶).

خارج شد و جبریل را در مقابل در، به حالت ایستاده یافت. رسول خدا ﷺ به او گفت: من در زمان مقرر منتظر تو بودم. او گفت: در خانه «سگ» هست و ما در خانهٔ ای که در آن سگ و تصویر باشد، وارد نمی‌شویم. و **زیر تخت عایشه، توله سگی بود که پیامبر خدا ﷺ فرمان داد تا آن را خارج کنند، و آن توله سگ را خارج کردند...**».

بخاری هم البته این مطلب را نقل کرده است؛ بدونِ آن که متذکّرِ بخش آخر آن شود. **گویا او از دلالت این روایتها به خوبی آگاه بود:**

«... عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: وَعَدَ النَّبِيَّ ﷺ جِبْرِيلُ. فَرَاثَ عَلَيْهِ، حَتَّى اشْتَدَّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ. فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَقِيَهُ. فَشَكَا إِلَيْهِ مَا وَجَدَ. فَقَالَ لَهُ: إِنَّا لاَ نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلاَ كَلْبٌ».[1]

این ماجرا، ساعتها و شاید یک روز و شاید دو و شاید هم سه روز، به طول انجامید. در تمام این مدت، پیامبر خدا ﷺ به انتظار جبریل نشسته بود:

«... عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَعَلَيْهِ الْكَآبَةُ. فَسَأَلْتُهُ مَا لَهُ؟ فَقَالَ: لَمْ يَأْتِنِي جِبْرِيلُ مُنْذُ ثَلاَثٍ. قَالَ: فَإِذَا جِرْوُ كَلْبٍ بَيْنَ بُيُوتِهِ».[2]

«... از اسامة بن زید نقل است که گفت: من بر رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالی که چهرهٔ او از غم، گرفتگی داشت. از او پرسیدم: چه موضوعی پیش آمده است؟ او فرمود: **سه روز است جبریل به نزد من نیامده است**. او گفت: آن گاه روشن شد که **تولهٔ سگی در بین خانه‌های اوست**».

«معقول نیست» و بلکه با اطمینان می‌توان گفت: «ممکن نیست» که تولهٔ سگی سه و یا دو و یا حتی یک روز، زیر تختی در «حجرهٔ عایشه» پنهان باشد و او از آن بی خبر باشد! یعنی ممکن نیست که در تمام این مدت، تولهٔ سگ حتّی یک صدا هم از خودش در نیاورده باشد»!

آن چه از این رهگذر به دست می‌آید، این نکته است:

«نگهداریِ «تولهٔ سگ» در «حجرهٔ عایشه» و توسط خودِ او، امری مسلّم است و یا

---

۱ صحيح البخاري (۷/ ۱۶۹).

۲ مسند أحمد مخرجا (۳۶/ ۱۰۷).

دستِ کم باید پذیرفت که او از نگهداری این «تولهٔ سگ» در این «حجره» با خبر بود»!

به هر حال، این مطلب که برهانی بر این واقعیت است که امکان نگهداریِ یک توله سگ در «**حجرهٔ عایشه**» در طول مدت زیاد و به گونه‌ای وجود داشت که هیچ فردی از آن با خبر نباشد! **این «حجره» را از «حجرهٔ پیامبرخدا ﷺ» متمایز می‌کند.**

پس از روشن شدنِ این موضوع، نگاه مجددی به روایت مسلم ـ یعنی اولین روایتی که در باب «نگهداری تولهٔ سگ در حجرهٔ عایشه» مطرح شد ـ این حقیقت را روشنتر می‌سازد که **مالکِ «حجرهٔ عایشه» و نیز «تخت عایشه» خودِ پیامبرخدا ﷺ بود** و همان گونه که ملاحظه می‌شود، در این روایت، در دو عبارتِ «**فَإِذَا جِرْوُ كَلْبٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ**» و «**مَنَعَنِي الْكَلْبُ الَّذِي كَانَ فِي بَيْتِكَ**»، «**بیت و سریر عایشه**»، **به پیامبر رحمت ﷺ نسبت داده شده است نه به عایشه! مگر آن که گفته شود: نه جبریل از این ماجرا خبر داشت که پیامبرخدا ﷺ حجره و تخت را به عایشه بخشیده بود و نه خدای جبریل و نه بخاری و نه راویان این روایتهای کاملاً صحیح در منطق این جماعت!**